



درباره‌ی گفت‌وگوی رهبران چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق (بخش م ل) در اسفند 1354



آن گم شده ای

که این همه بحث برانگیخته است

تراب حق شناس

وقتی آرش از من خواست که «احساسات و عواطف» خود را نسبت به این نوارهای تاریخی بنویسم، به نظرم رسید که سطح کار را پایین گرفته و این یک خواست بسیار ساده و حد اقل است، زیرا می‌توان درباره‌ی موضوعات مورد گفتگو و جایگاه تاریخی آن تصورات و تفکرات و اقدامات، و نیز درباره‌ی بررسی انتقادی آنها پرسید و از کسانی اظهار نظر خواست. اما بعد متوجه شدم که تا همین احساس و عاطفه که آرش پیش کشیده وجود نداشته باشد، مصداق آن مثلی می‌شود که می‌گوید «بی مایه فطیر است». برای کسانی که با سالها سر در زیر برف فروردین و پشت کردن به تعهداتشان می‌پندارند که گذشته را دفن کرده اند و دل خوش دارند که به مدارجی از «درک دموکراتیک و مدرنیته و عدم خشونت» دست یافته اند، البته این اسناد اهمیتی ندارد، می‌توان با پوزخند از کنار آنها رد شد، می‌توان بدون نزدیک شدن به محتوای تاریخی آنها، بر سر تقدم و تأخر انتشار آنها، بر سر چیزهایی که اصلاً ربطی به آن اسناد ندارد و یادآور دعوای بی‌هوده‌ی حیدری - نعمتی ست وقت تلف کرد و کسانی را به فحش و ناسزای ارزان نواخت و معروف شد؛ چرا که «تغاری بشکنه،

ماستی بریزه، جهان گردد به کام کاسه ليسان!» کسانی هم مغرضانه با تأکید بر «چرا 35 سال تأخیر؟» بیهوده دست و پا زده اند تا صداقت ما را خدشه دار سازند، اما قبل از هرچیز درک کاسبکارانه و کوتاه نظرانه خود را در سیاست نشان داده اند تو گویی «نوار گفتگوهای دو سازمان تخم دو زرده ای بوده که اینهمه سال روی آن خوابیده بودیم تا بلکه طلا شود و آن را به قیمت خوبی به دول امپریالیستی بفروشیم یا در فرصتی طلائی به توده های ستمدیده قالب کنیم!».

اما راستی چرا اینقدر این نوارهای صوتی توجه کسانی را در خارج و داخل ایران به خود جلب کرد؟ چرا هیچیک از فیل هایی که جناح های مختلف «اپوزیسیون» برای جلب توجه مخاطبان، طی 30 سال تبعید، به هوا کرده بودند اینقدر اهتمام (چه به ستایش و تحسین و چه به فحاشی و توهین) به همراه نیاورد؟ در واقع، کمتر کسی از مبارزان درگیر با رژیم های شاه و خمینی توانست در این باره بی طرف بماند. ممکن است حرف نزده باشد ولی در همان سکوت یک دنیا تأمل، تأسف یا احساس شرمندگی و بدهکاری و نیز تعظیم در برابر آن جان های پاک که در آن «زمانه» دشوار کوشیدند سقف طبقاتی زمانه خویش را بشکافند و طرحی نو دراندازند» نهفته است.

اهتمام های گاه مبالغه آمیز و حتی عامیانه هم دیده شده که گویا «این اسناد راه حل بحران کنونی را به دست می دهد و ای کاش این آب حیات زودتر به لب تشنگان می رسید! و حالا که نرسیده تقصیر کیست؟ فلانی؟ پس درازش کنیم تا خود پیروز و بی تقصیر سر از آب درآوریم.» حال آنکه محتوای این اسناد و بسیار اسناد دیگر را از ده سال پیش به تدریج منتشر کرده ایم و روی اینترنت هست و حضرات زحمت مطلع شدن از آن را هم به خود نداده اند. همین نوارها و نیز اسناد فراوان دیگر در دست گروه های گوناگون بوده و هست و حاضر به انتشار آنها نبوده و نیستند زیرا باید به حد معینی از تکامل فکری فردی و جمعی رسید تا بتوان گذشته خود را خوب یا بد بر عهده گرفت و این امر ساده ای نیست. کلیه گروه های فعال در دوره شاه و دوره خمینی، در داخل و خارج، طی 30 سال تبعید، از چپ و ملی و راست و مجاهد اسنادی دارند که اگر بخواهند و صلاح بدانند می توانند منتشر کنند؛ نه برای اینکه دستور العملی پیش پای نسل امروز بگذارند بلکه راه طی شده را بازگویند و باز نمایند تا شاید نسل جوان اگر خواست از آن راه – توشه ای به نفی یا به اثبات برگیرد. می گویند باید از شیوه های کار گذشته انتقاد کرد چون هم اکنون نیز آن شیوه ها ادامه دارد. درست است. باید از آنها انتقاد کرد اما انتقاد و تحلیل از وضع کنونی ست که شهامت می خواهد و گرنه نفس انتقاد از گذشته ای که پشت سر گذاشته ایم، جسارتی نمی طلبد و هیچ تأثیری ندارد.

هدف ما در آغاز، چیزی جز انتشار آرشیو جنبش انقلابی معاصر نبود، اما انتشار این اسناد صوتی «آب در خوابگاه مورچگان» ریخت و آن را به درستی به یک اکت (اقدام) سیاسی بدل کرد و از آنجا که محتوای این اسناد کنفورمیسم رایج سال های اخیر را نقش بر آب می کند، مخالفان و موافقان را رو در روی هم قرار داد. وقتی گامی به جلو برمیداری، البته با موافقت و مخالفت روبرو می شوی و این طبیعی ست. حقیقت این است که کسی که مقبولیت عامه دارد یا ریاکار است یا بی اثر. گروه هایی که هویت خود را با نفی دیگران تعریف می کنند و همچون مگس بر زخم های کهنه ما می نشینند تا خود را محق جلوه دهند و با دیدی غیر تاریخی، افسانه «اگر چنان نشده بود ما چنان شده بودیم» می بافند و از وقیح ترین دشنام ها رویگردان نیستند بد نیست کارنامه تهی سی ساله خود را با کارنامه چند ساله ای که در نوارها مورد بحث است مقایسه کنند! آنها با خشم و کینه ای طبقاتی بر مرده و زنده ما می تازند که خود نشان دهنده تأثیر کار

ما ست. این نوارها نمی توانند بی اثر باشند. چون درست روی خال زده اند و دست حضرات را رو کرده اند. می دانید چرا اینهمه به این سند توجه کردند؟ زیرا از آن نجوای رادیکالیسم، نقد گذشته و حال، تلاش مجدانه و صادقانه و پراتیک برای شکستن بن بست به گوش می رسد. این است آن گم شده سالهای اخیر. رادیکالیسم یعنی به گفته مارکس، دست به ریشه ها بردن. کسانی که صرف نظر از حقانیت و عدم حقانیت مطالب نوارها، صرف نظر از داوری درباره آنچه در آن زمانه گفته شده، از شنیدن صدای حمید اشرف و شهرام و رفقای دیگر به وجد آمدند، بوی آن آشنای ضروری

گم شده را شنیدند: **رادیکالیسم و ملزوماتش. رادیکالیسم سازش ناپذیری** که 30 سال است از هر طرف با آن می‌جنگند، تحقیرش می‌کنند و تی‌پا می‌زنند. می‌دانید چقدر کاغذ سیاه کرده اند برای اینکه هر برخورد جدی، انقلابی و طبقاتی ستم‌دیدگان و کارد به استخوان رسیده‌ها را مودیان فرهنگ شهادت‌طلبی و مرگ‌پرستی جلوه دهند؟ می‌دانید چقدر برای علنی‌گری تلاش کردند تا این تصور در ذهن‌های خام شکل بگیرد که گویا مخفی‌کاری هیچ ضرورت مبارزاتی نداشته و ندارد؟ و مبارزان ضد سرمایه‌داری باید لخت و عریان در برابر دوربین‌های پلیس قرار گیرند؟ کسانی هم که به رفسنجانی نامه‌ی قربانت‌گردم می‌نوشتند که «ما حاضریم در ایران سازمان شیشه‌ای درست کنیم به ما اذن دخول دهید برگردیم به ایران» چگونه می‌توانند خود را ادامه‌ی حمید اشرف جا بزنند؟ به گفته‌ی مولوی: «شیر را بچه‌هی ماند بدو \ تو به پیغمبر چه می‌مائی بگو!»

از این نوارها **زمزمه انتقاد و انتقاد از خود** بلند است. همان که سالهاست یادمان رفته و سازشکاری چنان در ما ریشه دوانده که دیگر هیچ موضعی را از موضع‌گیری دیگر نمی‌شود تشخیص داد. همه چیز موج است، مایع است و آبکی. «اپوزیسیون» آزادیخواهی که با التماس از امپریالیستها «آزادی» ایران را گدایی می‌کند! «کمونیستی» که در بوق برخی خواست‌های ابتدایی دموکراتیک آنهم در چارچوب نهادهای معلوم الحال بین‌المللی می‌دمد و این را دلیل فعالیت «کمونیستی» اش می‌داند. کسانی که تمام ژست رادیکالشان در این خلاصه می‌شود که هیچ کاری انجام ندهند، نمی‌توانند از این نوارها ناراحت نشوند. آنان که این طور آرام به بحث نشسته بوده‌اند، لای دندان‌های نهنگ ساواک، موساد و سیا می‌زیستند و جسورانه خروش بر می‌داشتند، نه پشت کامپیوترهای امن در اروپا و آمریکا و «افتخارات» صدتا یک‌غاز!

متأسفانه، سطح جنبش (یعنی سطح مدعیان «رهبری و سخنگویی» آن) چنان نزول کرده است که معدودی از «گروه‌ها» به این اسناد جز به قصد یافتن وصله‌ای برای رفوی قبای ژنده خویشتن نیندیشیدند و پرسش‌هایی عبث در خیال خود مطرح کردند که اگر ما هم به انحطاطی که آنان در آن غرق‌اند مبتلا بودیم، این اسناد هرگز منتشر نمی‌شد و همان سرنوشتی پیدا می‌کرد که نسخه‌های پیشین آنها! این اسناد باید بدون سانسور و با احترام به هر دو طرف گفتگو در اختیار جنبش مردمی قرار می‌گرفت. تنها کسانی می‌توانند چنین برخوردی، بدون حب و بغض و در کمال فروتنی، با اسناد جنبش انقلابی داشته باشند که شهادت انتقاد از خود داشته، گذشته‌ی خود و جنبش را بتوانند با همه‌ی زیر و بم‌هایش بر عهده بگیرند.

می‌توان خود را در جایگاه تاریخی زمانه‌ای که گفتگوها در آن صورت گرفته فرض کرد و صمیمانه به نقد و بررسی افکار و اعمال آن سازمانها پرداخت، با آنان موافق بود یا نبود. در عرصه‌های مختلف یعنی مشی مسلحانه، تغییر مواضع ایدئولوژیک، جایگاه و نقش طبقات مختلف اجتماعی و نقش طبقه‌ی کارگر، پیشنهاد وحدت دو سازمان، سیاست در قبال مبارزان مذهبی، در برخورد به نیروهایی که مشی مسلحانه را قبول نداشتند، در برخورد به گروه‌های خارج از کشور یا موضع‌گیری در قبال دولت‌های موافق یا مخالف سیاست رژیم شاه، می‌توان بحث کرد و در پرتو تجارب بیشتری که کسب شده نظری موافق یا مخالف آنان داشت. **اما آنچه از نظر من بسیار مهم است و تشنه‌های فراوان را به سوی این نوارها کشانده همانا جوهر مبارزاتی و رک بودن و جدیت و جسارت آنان در مبارزه طبقاتی و شور زندگی شرافتمندانه است.** این روحیه است که مرا نیز به سوی خود می‌کشاند و در مقدمه‌ی نوارها، از جمله، به نگارش این دو سطر واداشته است: «با بزرگداشت و احترام به رفقای عزیز هر دو سازمان که از جایگاه و مقدورات خویشتن، به جان می‌کوشیدند در آن زمانه دشوار، سقف سیاه طبقاتی، تاریخی و فرهنگی آن روز ایران را بشکافند و طرحی نو در اندازند و حکایت همچنان باقی...»